مطالعات نقدی تطبیقی در ادب عربی
انتشارات دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

«بازآفرینی هنجارهای اجتماعی» در سوره یوسف (ع): رویکردی تحلیلی مبتنی بر نظریه جورج هربرت مید

محمدرضا بیگی[۱]، شیوا صادقی[۲*]

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: m.beigi@pnu.ac.ir

۲- نویسنده مسئول*، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: shsadeghi@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

کلیدواژه‌ها:
کنش متقابل نمادین، نماد، دیگری تعمیم‌یافته، معنا، سوره یوسف(ع)

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل سوره حضرت یوسف (ع) بر اساس چارچوب نظری کنش متقابل نمادین جورج هربرت مید انجام شده و می‌کوشد سازوکارهای اجتماعی نهفته در آیات را با تمرکز بر سه مولفه بنیادین« نماد، دیگری تعمیم‌یافته و معنا» بازنمایی کند. در این مطالعه، با اتخاذ رویکرد نمونه‌محور، آیاتی انتخاب شده‌اند که در آن‌ها نشانه‌های ارتباطی، فرایندهای معناپردازی، و نحوه مواجهه شخصیت‌ها با دیگری در بستر موقعیت‌های مختلف اجتماعی آشکار می‌شود. تحلیل این نمونه‌ها نشان می‌دهد که شخصیت‌های اصلی سوره، اعم از یوسف، برادران، یعقوب و سایر کنشگران، کنش‌های خود را از طریق تفسیر نمادها ساماندهی می‌کنند و در ارتباط با دیگری تعمیم‌یافته، هنجارهای اجتماعی را یا بازتولید می‌سازند یا در لحظات بحرانی دگرگون می‌کنند. یافته‌ها تأکید می‌کنند که آیات سوره یوسف نه‌تنها روایت‌گر یک تجربه تاریخی‌اند بلکه همچون الگوهایی نمادین عمل می‌کنند که شیوه‌های درک متقابل، شکل‌گیری هویت، تنظیم رفتار و بازتولید روابط اجتماعی را توضیح می‌دهند. این پژوهش با برجسته‌سازی نقش نمادها و فرایندهای معنا در تعاملات انسانی، نشان می‌دهد که سوره یوسف می‌تواند به‌عنوان متنی اجتماعی ـ تفسیری فهم شود که لایه‌های پیچیده کنش و ارتباط را آشکار می‌سازد.

استناد: بیگی، محمدرضا؛ صادقی، شیوا (۱۴۰۵). «بازآفرینی هنجارهای اجتماعی» در سوره یوسف (ع): رویکردی تحلیلی مبتنی بر نظریه جورج هربرت مید. *مطالعات نقدی تطبیقی در ادب عربی*، ۲ (۱)، ۷۳-۵۸.

۱. مقدمه

تحلیل فرآیند تولید معنا و بازنمایی روابط اجتماعی در متون دینی، یکی از موضوعات محوری در مطالعات متون مقدس و تحلیل تعامل انسانی است. سوره یوسف به دلیل بازنمایی تعاملات پیچیده انسانی، کنش‌های اجتماعی و اخلاقی، و نقش‌آفرینی شخصیت‌ها در موقعیت‌های مختلف، بستری مناسب برای بررسی نحوه شکل‌گیری معنا و ساخت هویت اجتماعی فراهم می‌آورد. این مطالعه به بررسی سازوکارهای تعاملی و معنابخشی شخصیت‌ها می‌پردازد و تلاش می‌کند نشان دهد چگونه آیات به‌عنوان چارچوب‌های رفتاری و نمادین، فرآیندهای تولید معنا و بازنمایی روابط اجتماعی را هدایت می‌کنند. نظریه کنش متقابل نمادین جورج هربرت مید با تأکید بر تعامل انسانی و فرآیند نمادین تولید معنا، ابزار تحلیلی مناسبی برای این پژوهش فراهم می‌کند. مطابق این نظریه، معنا، هویت و کنش‌های اجتماعی نه از مفاهیم انتزاعی، بلکه از تعامل فعال افراد با یکدیگر و با محیط اجتماعی شکل می‌گیرند. مفاهیم کلیدی این نظریه شامل «کنش اجتماعی»، «خود فاعلی و مفعولی»، «دیگری تعمیم‌یافته»، «نماد»، «زبان»، «ذهن» و «معنا» هستند که امکان تحلیل نحوه شکل‌گیری روابط اجتماعی و بازنمایی هنجارها در متن را فراهم می‌کنند. به‌ویژه مولفه‌های «دیگری تعمیم‌یافته» و «نماد» به‌عنوان سازوکارهایی برای انتقال و تثبیت ارزش‌ها و معیارهای اجتماعی نقش محوری در تولید معنا دارند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که چگونه مولفه‌های «دیگری تعمیم‌یافته» و «نماد» در تعاملات شخصیت‌ها در سوره یوسف، فرآیند تولید معنا و بازنمایی روابط اجتماعی و هویت اخلاقی را شکل می‌دهند. هدف پژوهش، تحلیل متن سوره یوسف با استفاده از چارچوب نظری کنش متقابل نمادین و شناسایی نقش مولفه‌های نمادین در تولید معنا و بازنمایی روابط اجتماعی است.

روش پژوهش تحلیل کیفی متن با رویکرد نمادین مبتنی بر نظریه کنش متقابل نمادین است. در این روش، کنش‌ها، گفتارها و تعاملات شخصیت‌ها در سوره یوسف بررسی می‌شوند تا فرآیند شکل‌گیری معنا، بازنمایی روابط اجتماعی و تعامل میان خود و دیگری شناسایی شود. انتظار می‌رود که مولفه‌های «نماد» و «دیگری تعمیم‌یافته» نقش محوری در تولید معنا، بازنمایی هنجارها و شکل‌دهی هویت اجتماعی و اخلاقی شخصیت‌ها داشته باشند و چارچوب نظری مید ابزار مؤثری برای تحلیل متون دینی ارائه کند.

۱-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده درباره سوره یوسف(ع) طیف گسترده‌ای از رویکردها را دربرمی‌گیرد؛ از جمله تحلیل‌های روایت‌شناختی بر پایه نظریه‌هایی چون پراپ، گریماس، ژرار ژنت و لینت‌وِلت . بخشی از مطالعات نیز با رویکرد تفسیری و الهیاتی به مباحثی چون پیام‌های اخلاقی، تربیتی و توحیدی داستان، و جایگاه آن در قصص قرآنی اختصاص یافته است. همچنین در قلمرو جامعه‌شناسی و روان‌شناسی روایت، موضوعاتی مانند روابط قدرت، بحران هویت، مواجهه با رنج، و سیر تربیت و رشد شخصیت یوسف(ع) مورد واکاوی قرار گرفته‌اند که برخی از آنها شامل این موارد می‌باشد:

مقاله «بررسی زمان‌مندی روایت در داستان حضرت یوسف(ع) براساس نظریه ژرار ژنت» نوشته جلال مرامی و همکاران (۱۴۰۱) به تحلیل مؤلفه‌های روایی داستان پرداخته است. پژوهش نشان می‌دهد که روایت برای ساخت پیرنگ، توالی خطی زمان را برهم می‌زند و با استفاده از «پس‌نگری» و «پیش‌نگری» گره‌ها و خلأهای داستان را ترمیم می‌کند. همچنین، شتاب مثبت

«تلخیص» و گاه شتاب «ثابت» برای انتقال پیام به کار گرفته می‌شود. زاویه‌دید روایت «دانای کل» است و بسامد غالب «مفرد» بوده و بسامد «مکرر» در پایان بخش‌ها برای تثبیت پیام در ذهن مخاطب استفاده می‌شود.

پژوهشی دیگر با عنوان «تحلیل داستان یوسف(ع) بر پایه روایت‌شناسی (با تکیه بر نظریه ژپ لینت‌ولت)» نوشته اقارب‌پرست و همکاران، به بررسی شیوه روایت و عناصر داستان زندگی حضرت یوسف(ع) براساس این نظریه پرداخته است. نویسندگان نشان می‌دهند که «نقش الگویی» در ماجراهای زندگی یوسف(ع)، مخاطب را با آموزنده‌ترین برداشت‌های تفسیری روبه‌رو می‌سازد. همچنین راوی دانای کل، با پردازشی سنجیده و ساختاری هنرمندانه در مؤلفه‌های روایت‌گری، جلوه‌هایی از رسیدن به کمال و سیر و سلوک معنوی را در دشوارترین عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی برای خواننده ترسیم می‌کند و از این طریق، زبان قرآن را برای مخاطب روشن و فصیح جلوه می‌دهد.

مقاله «تجزیه و تحلیل داستان حضرت یوسف(ع) در قرآن کریم براساس نظریه پراپ و گریماس» نوشته بتول اشرفی و همکاران، با هدف سنجش میزان انطباق الگوهای پراپ و زنجیره‌های گریماس با قصص قرآنی انجام شده است. داده‌ها براساس ترجمه محمدرضا صفوی و با روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد کاربرد نظریه پراپ در تحلیل قصص قرآن مستلزم اصلاحات اساسی است، در حالی که الگوی گریماس بدون نیاز به بازنگری در این متون قابل اعمال است. در مجموع، کارایی دیدگاه گریماس در تحلیل داستان حضرت یوسف(ع) نسبت به دیدگاه پراپ بیشتر ارزیابی شده است.

پژوهشی با عنوان «تحلیل روانشناسی داستان حضرت یوسف (علی نبینا و اله و علیه السلام) در قرآن کریم» بو کوشش علی پوردهقانی و همکاران انجام گرفته که در آن بررسی ابعاد روانشناختی و مشاوره‌ای برخی از آیات با نمودهای تعامل روان‌تنی در خانواده، سلامت روان خانواده و روش‌های آگاهی‌بخشی و شناخت‌درمانی در آن، الگوی قرآنی در یکسان‌سازی و همانندسازی فرزندان، روانشناسی روابط والدین با فرزندان و فرزندان با والدین، روانشناسی بخشش و کرامت انسانی و... صورت گرفته و هر یک با روشی توصیفی - اسنادی و با استفاده از منابع و زیرمجموعه‌های مرتبط مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

در پژوهش دیگری با عنوان «بررسی و تحلیل داستان حضرت یوسف در قرآن کریم در چارچوب الگوی سیمپون» به کوشش پیمان صالحی (۱۳۹۵) که در پژوهشنامه تفسیر و زبان قران به چاپ رسیده است، نویسنده با استفاده از الگوی سیمپسون به حالت‌ها و ابزار روایی سوره یوسف می‌پردازد و با استفاده از این مولفه‌ها به کشف حالات و عقاید شخصیت‌ها و تفکر غالب در داستان می‌پردازد.

«تحلیل روایت شناسانه داستان حضرت یوسف(ع) با تکیه بر روایت شناسی ساختارگرا» به کوشش سید علی سراج و علی عدالتی نسب، (۱۳۹۶)، پژوهشی است که در آن نشان می دهد همة شیوه های داستان پردازی در این سوره (داستان) رعایت شده است؛ شخصیت پردازی آن در طرحی دقیق و منظم دارد، حوادث داستان دارای توالی منظمی هستند، بازگشت زمانی و پیشواز زمانی بدر بخش خواب و رؤیا به طور کامل در این داستان مشاهده می شود و بین جنبة دینی داستان و بعد هنری آن تلفیق منطقی صورت گرفته است.

«بررسی قصه یوسف (ع) بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف» نوشته مهین حاجی‌زاده و همکار، (۱۳۹۷)، پژوهشی ست که در آن داستان حضرت یوسف را بر پایه-ی نظریه-ی گفتمان انتقادی فرکلاف در سه سطح مورد تحلیل قرار گرفته و نشان می‌دهد که چگونه میان زبان و بافت اجتماعی و بیرونی داستان حضرت یوسف در قرآن کریم پیوستگی و ارتباطی ناگسستنی

برقرار است و این قصه از نظر برجستگی‌های استدلالی، عاطفی و گفتمانی در سطح زبان، با توجه به موقعیت آن در کنعان و سپس در کاخ فراعنه مصر شکل گرفته است.

با بررسی منابع و پایگاه‌های علمی داخلی و خارجی مشخص شد که تاکنون هیچ مطالعه‌ای به‌طور مستقیم به نقد و تحلیل سوره یوسف بر اساس چارچوب نظریه کنش متقابل نمادین جورج هربرت مید نپرداخته است. این مسئله نشان می‌دهد که پژوهش حاضر، با تمرکز بر تحلیل نماد، دیگری و معنا در این سوره، از نظر محتوا و رویکرد نظری نوآورانه و بدیع بوده و خلأ علمی قابل توجهی را در ادبیات مطالعات قرآنی پر می‌کند.

۲. چارچوب نظری

نظریه کنش متقابل نمادین به لحاظ تاریخی جزئی از بینش وسیع‌تری به نام جامعه‌شناسی پدیدارشناختی است که در کنش متقابل به سه رویکرد شکل‌گرایی، رفتارگرایی و عمل‌گرایی پدید امده است (ریتزر،۱۳۸۶: ۲۶۸) و بر روشی تاکید دارد که در آن افراد از طریق کنش متقابل به یکدیگر واکنش نشان می‌دهند و تأثیر متقابل بر هم دارند. خاستگاه اصلی این نظریه از آثار ماکس وبر است، که اهمیت درک دنیای اجتماعی از منظر کسانی را که در آن عمل می‌کنند، برجسته ساخته است. توسعه‌های بعدی این نظریه به طور چشمگیری تحت تأثیر روان‌شناسی اجتماعی و مطالعات اولیه مکتب شیکاگو، به‌ویژه نظریات جورج هربرت مید، قرار گرفته است. دلیل اصلی که نظریه‌پردازان کنش متقابل از تمرکز بر عناصر بنیادین جامعه که سایر جامعه‌شناسان بدان توجه دارند، پرهیز می‌کنند، آن است که مفاهیمی مانند اقتصاد یا دولت در سطح انتزاعی قرار دارند؛ این مفاهیم خود به خود موجود و فعال نیستند، بلکه انسان‌ها هستند که وجود دارند و عمل می‌کنند، و تنها از طریق رفتار اجتماعی آنان است که جامعه می‌تواند به‌وجود آید. در نهایت، جامعه از رهگذر کنش متقابل اعضای خود شکل می‌گیرد، تداوم می‌یابد و یا دگرگون می‌شود (رابرتسون، ۱۳۹۰: ۳۹-۴۰).«جان دیوئی»، «چالرز هورتون کولی»، «جیمز مارک بالوین» و «زنانسکی» را می‌توان از پیشگامان سنت کنش متقابل نمادین برشمرد. «جورج زیمل» نخستین جامعه‌شناسی بود که به بررسی کنش‌های متقابل پرداخت و اصطلاح «اجتماع‌پذیری» را مطرح ساخت. با این حال، بنیان نظری این رویکرد عمدتاً بر آرای «جرج هربرت مید» (۱۸۶۳-۱۹۳۱) استوار است. مید در دانشگاه شیکاگو به تدریس فلسفه اشتغال داشت، نه جامعه‌شناسی، اما بسیاری از دانشجویان جامعه‌شناسی در کلاس‌های او حاضر می‌شدند و نقش برجسته‌ای در انتقال «سنت شفاهی» اندیشه‌های او و تبدیل آن به «سنت مکتوب» ایفا کردند (ریتزر، ۱۳۸۶: ۲۶۸).مید اندیشه‌های خود را بر دو ریشه نظری مهم بنا کرد: عمل‌گرایی و رفتارگرایی روان‌شناختی. در سنت عمل‌گرایی، واقعیت و حقیقت اموری از پیش موجود تلقی نمی‌شوند، بلکه به واسطه‌ی کنش فعال انسان در جهان شکل می‌گیرند و تکوین می‌یابند. معرفت انسان نسبت به جهان نیز بر مبنای سودمندی و کارآمدی آن پدید می‌آید و تا زمانی تداوم می‌یابد که کارایی خود را حفظ کرده باشد؛ و هرگاه این کارایی از میان برود، تغییر و دگرگونی آن اجتناب‌ناپذیراست. افزون بر این، انسان‌ها بر پایه فایده و کارکرد شناخت‌های اجتماعی و مادی خود، به تعریف و بازتعریف آنها می‌پردازند و تحلیل کنشگران نیز تنها با بررسی رفتارهای واقعی و قابل مشاهده آنان در جهان بیرونی ممکن است.کتب رفتارگرایی نیز برای سالیان طولانی در روان‌شناسی جایگاه مسلط داشته و هنوز هم در قالب‌های نوین مورد توجه است. رفتارگرایان منشأ پدیده‌های روانی انسان را در بنیان‌های زیستی و غریزی او جستجو می‌کنند و روان‌شناسی فردی را مبتنی بر نیروهای غریزی می‌دانند. چهار اصل بنیادین رفتارگرایی شامل محیط‌گرایی، تأکید بر روش تجربی، خوش‌بینی نسبت به امکان شناخت علمی رفتار، و بی‌اعتنایی به فرایندهای ذهنی است. پیروان واتسن تنها به رفتارهای قابل مشاهده

توجه دارند و محرک‌هایی را که این رفتارها را ایجاد می‌کنند محور تحلیل قرار می‌دهند و فرایندهای ذهنی میان محرک و پاسخ را بی اهمیت می‌شمارند. مید نیز به‌نوعی از رفتارگرایی روان‌شناختی تأثیر پذیرفت و گرایش خود را «رفتارگرایی اجتماعی» نامید تا آن را از رفتارگرایی کلاسیک وابسته به واتسن تمایز بخشد (همان: ۲۶۹-۲۷۰).

۳. مبانی بنیادین کنش متقابل نمادین

۳-۱. کنش

«کنش» عبارت از رفتار انسانی است که عامل یا عاملان معنای ذهنی را به آن نسبت می‌دهند (وبر، ۱۹۷۶: ۴). به باور مید، واکنش انسان در برابر محرک، امری آنی و خودکار نیست؛ بلکه فرد در مواجهه با محرک، فرایند گزینش را طی می‌کند و از میان امکان‌های رفتاری، یک کنش معین را برمی‌گزینند. به بیان دیگر، از نظر مید «ما محرک‌ها را میدانی برای عمل یا فرصتی برای کنش تلقی می‌کنیم، نه امری تحمیلی یا دستوری» (مید، ۱۹۸۲: ۲۸).

۳-۲. کنش اجتماعی

از دیدگاه مید، واحد تحلیل رفتاری،کنش اجتماعی است؛ تعاملی میان دو یا چند فرد است که هر یک به شکلی نقش‌ها و مسئولیت‌های متقابل را بر عهده می‌گیرند و پیوند میان آنان جزئی از یک الگوی تکرارشونده و پایدار به شمار می‌آید. مید، زبان را بنیاد کنش متقابل اجتماعی تلقی می‌کند و حرکات و اشارات را عناصر اساسی زبان می‌داند. او بر این باور است که اشارات و حرکات، بخشی از کنش اجتماعی‌اند که به‌منزلهٔ نشانه یا دلالت‌کننده بر بخش‌هایی از عمل اجتماعی عمل می‌کنند که هنوز در عرصهٔ واقعی تحقق نیافته‌اند (لارنس، ۱۳۷۷: ۵۹).

۳-۳. خود

از نظر مید، انسان دارای ماهیتی دو بعدی است. او همزمان می‌تواند فاعل و مفعول کنش‌های خود باشد. به بیان دیگر فرد همان‌گونه که توانایی دارد در برابر دیگران کنش نشان دهد، در برابر خویشتن نیز قادر به عمل است. این ساز و کار امکان می‌دهد که انسان با دنیای خود روبرو شود و با آن تعامل داشته باشد (ریتزر، ۱۳۸۶: ۲۷۹). مید برای تبیین این نکته که انسان، حتی در جریان کنش‌ها و مناسبات اجتماعی، از نوعی «خود» برخوردار است، بر این موضوع تأکید می‌کند که فرد در هنگام عمل، می‌تواند از آثار رفتارهای خویش نیز متأثر شود. او همان‌گونه که توانایی کنش نسبت به دیگران را دارد، قادر است نسبت به خود نیز رفتار و واکنش نشان دهد. انسان برای افزایش نیرو و توان روانی خویش می‌کوشد، برای خود هدف وضع می‌کند، خود را مورد سرزنش قرار می دهد، از خویشتن خشمگین می‌شود، نسبت به خود احساس غرور می‌کند، به خود فرمان انجام یا ترک عملی را می‌دهد، از خود حساب‌کشی می‌کند، بر حال خویش دل می‌سوزاند، و اقداماتی را که در آینده قصد انجامشان را دارد، از پیش سامان‌دهی و برنامه‌ریزی می‌کند (توسلی، ۱۳۷۰: ۲۷۹).

مید برای این‌که بین هویت فردی و اجتماعی فرد تمایز قائل شود، مفهوم خود را به بخش فاعلی و مفعولی تقسیم می‌نماید. در بحث ریشه‌های مکتب کنش متقابل نمادین، به تأثیر اندیشه‌های «ویلیام جیمز» اشاره شد. در این‌جا با بررسی آراء مید دربارهٔ

«خود»، این تأثیرپذیری به‌وضوح قابل مشاهده است. آن‌چه مید اصطلاحاً آن را من فاعلی (I) می‌نامید، عبارت بود از خودِ خودبه‌خودی، خودخواسته، ناشی از قوهٔ محرکهٔ آنی (خودانگیخته) و اجتماعی‌نشده و دیگر آن‌چه که من مفعولی (Me) نامید و عبارت بود از خودِ اجتماعی‌شده که از انتظارات، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی آگاه است. مید تأکید می‌کند که (I) هرگز به‌طور کامل تحت کنترل (Me) قرار نمی‌گیرد؛ به این معنا که گرچه معمولاً (Me) یا همان خود اجتماعی بر رفتار غالب است، اما همه افراد توانایی و استعداد نقض قواعد اجتماعی و سرپیچی از انتظارات دیگران را نیز دارا هستند (رابرتسون، ۱۳۹۰: ۱۲۱-۱۲۲).

۳-۴. ذهن

ذهن انسان یک فرآیند اجتماعی محسوب می‌شود. این ظرفیت به انسان امکان می‌دهد تا به‌طور آگاهانه در جریان محرک‌ها و پاسخ‌ها دخالت کرده و شکل و روند واکنش‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. وجود توانایی‌های ذهنی است که نمادپردازی ممکن می‌شود و نمادها برای انسان‌ها معنا پیدا می‌کنند (مید، ۱۹۸۲: ۱۹۱). در نظریهٔ مید، ذهن ماهیتی پویا دارد و با قدرت تفسیرگری خود، در فرایند درونی‌سازی معنا یا ایجاد تغییر در آن نقش مؤثر ایفا می‌کند (همان: ۷). مید ذهن را به‌عنوان شکلی از کنش می‌بیند که در آن انسان اشیاء را به خود نشان می‌دهد و بر اساس این نمایه‌ها، رفتار و اعمال خویش را سازمان‌دهی و هدایت می‌کند.او ذهن را عامل ارتباط درونی فرد با خویش می‌داند. انسانِ فاقد ذهن، قادر به برقراری ارتباط با خود نمی‌باشد. ذهن است که به انسان اجازه می‌دهد به‌جای واکنش صرف در برابر محیط، طرحی برای عمل و کنش در برابر آن ارائه دهد. بنابراین ذهن، زمانی موجودیت می‌یابد که فرد بتواند اشیاء را به خود معرفی کند و دربارهٔ آن با خود به گفت‌و گو بنشیند. به همین دلیل مطالعهٔ ذهن، تنها از طریق مطالعهٔ رفتار متقابل اجتماعی ممکن می‌باشد (تنهایی، ۱۳۸۸: ۲۲۱).

به باور مید انسان از طریق ذهن به ادراک و بازنمایی اشیاء برای خویشتن می‌پردازد و درباره آن با خود وارد گفتگو می‌شود. از منظر او، انسان موجودی است که توانایی تفسیر، بیان، معنا سازی و انتقال دانسته‌های خود را دارد. فهم ایماها و نمادها اصلی‌ترن سازوکار ارتباطی است که انسان‌ها از طریق آن با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند. مید ذهن انسان را یک فرآیند اجتماعی می‌داند که از لحاظ کیفی با ذهن جانوران تفاوت دارد و در بستر اجتماع شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد (ریتزر، ۱۳۸۶: ۲۷۵).

۳-۵. دیگری تعمیم یافته

«مجموعه نگرش‌های جمعی و سازمان یافته، الگوهای کلی، انتظارات و استانداردها» (سوبروال، ۲۰۰۹: ۹) به روشی اشاره دارد که در چارچوب سیستم‌ها یا گروه‌های پیچیده اجتماعی شکل می‌گیرد. در حقیقت، دیگری تعمیم‌یافته شامل نگرش‌ها و معیارهای عمومی و سازمان‌یافته‌ای است که فرد می‌تواند با ارجاع به آن‌ها، رفتار خود را ارزیابی کند» (مید، ۱۹۷۲: ۱۹۵). رشد این مرحله را می‌توان در تمایل فرد به تطبیق رفتار خود با اصول و الگوهای از پیش تعیین‌شده مشاهده کرد. از نگاه مید، زمانی که دیگری تعمیم یافته در فرد درونی می‌شود، «او رفتارهای خود را از دیدگاه جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند می‌بیند و اعمال و گفتار خود را بر اساس الگوهای هنجاری و استانداردهای تعیین‌شده توسط جامعه ارزیابی می‌کند» (همان: ۲۵۵).

۳-۶. زبان

زبان مجموعه‌ای از نظام‌های نشانه‌ای است که با بهره‌گیری از قواعدی سامان‌یافته این امکان را فراهم می‌سازد تا فرد با دیگران تعامل برقرار کند، اعضای جامعه با ارزش‌های اجتماعی آشنا شوند و کنش اجتماعی آنان شکل گیرد. از این دیدگاه، می‌توان زبان را یکی

از عوامل پیوند و همبستگی اجتماعی دانست. در نظریهٔ کنش متقابل نمادین، زبان به دلیل داشتن ساختاری منظم و عقلانی، یکی از بنیادی‌ترین ارکان نظام نمادین هر جامعه محسوب می‌شود. در واقع، زبان یگانه نظام نمادینی است که اعضای جامعه برای توسعه توانایی‌های گفتاری خود و نیز استحکام بنیان‌های اجتماعی و تقویت انسجام جمعی از آن بهره می‌گیرند (نولان و لنسکی، ۱۳۸۰: ۶۴).

۳-۷. معنی

مفهوم «معنی» یکی از مفاهیم مهم در اندیشهٔ مید محسوب می‌شود. طبق آراء او:«کردار زمانی معنا پیدا می‌کند که فرد بتواند ذهن خود را به‌کار گیرد تا خود را جای دیگران قرار دهد و از این طریق اندیشه‌ها و رفتارهای دیگران را تفسیر کند. با این حال، مید استدلال می‌کند که معنا در اصل از ذهن برنمی‌خیزد، بلکه از موقعیت اجتماعی شکل می‌گیرد. معنا پیش از آن‌که ذهن آن را درک کند، در کنش اجتماعی حاضر است. یک عمل زمانی معنا می‌یابد که کنشگر، رفتارهای ناشی از کنش دیگری را تشخیص دهد. معنا همیشه آگاهانه نیست؛ پیش از شکل‌گیری نمادهای معناپرداز انسان، معنا آگاهانه نبود. اما اکنون که چنین نمادهایی در اختیار داریم، معنا می‌تواند آگاهانه و قابل فهم شود. با این حال، همه کنش‌های ما برای ما دارای معنای آگاهانه نیستند (ریتزر، ۱۳۸۶: ۲۷۷).

۳-۸. جامعه

مید جامعه را پدیده‌ای می‌داند که متشکل از کنش‌ها متقابل بین افراد است. مید از آن نوع ساختارهای پهن‌دامنه‌ای که بسیار مورد علاقهٔ «ماکس وبر» و «دورکیم» بود، چندان ادراک یا هیچ ادراکی ندارد. به نظر مید، جامعه چیزی بیش‌تر از یک سازمان اجتماعی نیست که ذهن و خود در بطن آن پدید می‌آید و در واقع، مقوله‌ای ته‌نشستی است. او همچنین جامعه را بیش‌تر به‌عنوان الگوهای کنش متقابل در نظر می‌گیرد: جامعه‌ای که به آن تعلق داریم، یک‌رشته واکنش‌های سازمان‌یافته در برابر موقعیت‌های معینی است که فرد در آن‌ها درگیر می‌شود. اهمیت مفهوم مید از جامعه در این است که جامعه را مقدم بر فرد می‌داند و فراگردهای ذهنی را برخاسته از جامعه در نظر می‌گیرد (ریتزر: ۱۳۸۶: ۲۸۰-۲۸۱).

۳-۹. نماد

انسان از طریق نماد می‌اندیشد. از نظر مید فرایند اندیشه با مجموعه‌ای از نمادها و محافظت از آنها تحقق می‌پذیرد که مید از آن به عنوان ذهن یاد می‌کند. مید اظهار می‌دارد موضوع ذهن امر پیچیده‌ای است و آن را هوش واکنشی می‌نامد که در مورد انسان می‌تواند از موجودات پست‌تر متمایز باشد.وقتی سنجاب دانه‌ای را ذخیره می‌کند آن را بر اساس پاره‌ای محرکات کور انجام می‌دهد، حال آنکه مرد عاقبت اندیش همان کار را بر اساس افکار یا ایده‌ها به انجام می‌رساند؛ زیرا برای آدمی، آینده می‌تواند رفتار فعلی او را معین کند.این امر مشخصه هوش انسانی است. مید اینها را مطرح می‌کند تا به موضوع نمادسازی برسد. نشانه‌هایی که به جای شئ قرار می‌گیرند و انسان آنها را ذخیره کرده و بعداً استفاده می‌نماید. به عقیدهٔ مید توانایی گزینش یا سوا کردن این شاخص‌های برجسته یا همان نمادها و ارتباطشان با شئ و نیز ارتباطشان با پاسخی که به آن شئ تعلق دارد ذهن خوانده می‌شود (مید،۱۹۷۲: ۱۱۸).

۴. بحث و تحلیل

این بخش با رویکردی روایی، پرده‌های مختلف سوره یوسف را بر اساس مولفه‌های نظریه مید بررسی می‌کند تا روشن شود هر بخش چگونه از طریق مولفه‌های مذکور به تولید معنا می‌انجامد. این روش امکان فهمی دقیق و غیرتکراری از سازوکارهای معناسازی در متن را فراهم می‌سازد.

۴-۱. نماد

نمادها ابزارهایی هستند که معنا و پیام را فراتر از لفظ و واقعیت عینی منتقل می‌کنند. نمادها زمینه‌ساز فهم مشترک و شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی‌اند و ارتباط میان عمل، معنا و بازنمایی اجتماعی را ممکن می‌سازند. در این باره نمونه‌های منتخب می‌تواند به وضوح این مولفه کمک کند:

إِذْ قَالَ يوسُفُ لأبِيهِ يا أَبَتِ إِنِّي رَأَيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

در این آیه، رؤیای حضرت یوسف درباره ستارگان، خورشید و ماه که برای او سجده می‌کنند، به عنوان نماد اصلی جایگاه اجتماعی و هویت اخلاقی او عمل می‌کند. این نماد، از طریق تعامل یوسف با پدر و دیگران معنا پیدا می‌کند و نشان‌دهنده تأثیر آینده بر روابط اجتماعی و رفتار شخصیت‌هاست. ستارگان، خورشید و ماه نیز به‌مثابه نماد دیگری تعمیم‌یافته نمایانگر جمع و روابط اجتماعی گسترده‌اند و هدایت‌کننده تصمیم‌ها و کنش‌های یوسف در مسیر زندگی او هستند. به این ترتیب، معنا و پیام اخلاقی آیه در بستر تعامل اجتماعی و نمادهای قابل فهم برای دیگران شکل می‌گیرد.

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

پیراهن یوسف در این آیه به عنوان نماد اجتماعی عمل می‌کند؛ شیئی که خود به‌تنهایی معنا ندارد اما در تعامل با دیگران، حامل پیام اخلاقی و اجتماعی مشخصی است. برادران یوسف با آوردن پیراهن خون‌آلود او به یعقوب، دروغ و فریب خود را بازنمایی می کنند و پیراهن از طریق کنش‌های اجتماعی معنا می‌یابد و واکنش یعقوب را شکل می‌دهد. این نماد، نه تنها پیام اخلاقی درباره درستی و نادرستی رفتار انسانی را منتقل می‌کند، بلکه نشانگر سازوکارهای بازنمایی اجتماعی و تأثیر ادراک دیگران بر قضاوت‌هاست. از منظر پیام الهی، این آیه به انسان یادآوری می‌کند که دروغ و فریب پایدار نیست و خداوند بر تمامی کارها آگاه است و صبر در برابر ناعدالتی بهترین راه است.

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأبْوَابَ وَقَالَتْ هَيتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لا يفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيا سَيدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلا أَنْ يسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

در این آیات، پیراهن یوسف به‌عنوان نمادی عمل می‌کند که حقیقت رویداد پیش‌آمده را بازنمایی می‌کند و دیگران را قادر می سازد معنا و واقعیت کنش‌ها را درک کنند. بریدگی پیراهن از پشت، نماد صداقت یوسف و رد اتهام نادرست است و از طریق واکنش دیگران (گواهی زنان خانه پادشاه و تحلیل شرایط توسط یوسف) معنا و پیام الهی-«پیروی از دستور خداوند و اجتناب از ظلم و گناه تضمین‌کننده موفقیت و کرامت انسانی است»- بازتولید می‌شود. بنابراین، پیراهن نه تنها واقعیت بیرونی را نشان می‌دهد بلکه نقش ابزار ارتباطی و اجتماعی را دارد و امکان فهم مشترک و سازماندهی رفتارهای انسانی را فراهم می‌کند.

يا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

خواب‌های زندانیان، به‌عنوان نمادهایی قابل تفسیر، ابزار انتقال معنا و فهم مشترک میان شخصیت‌ها و جامعه هستند؛ یوسف با تفسیر این نمادها، موقعیت‌های اجتماعی و سرنوشت افراد را بازنمایی می‌کند و کنش‌ها را هدایت می‌نماید. این نمادها نه تنها ابزار درک آینده و عدالت الهی‌اند، بلکه موجب شکل‌گیری معنا و انسجام پیام اخلاقی در متن می‌شوند. پیام الهی این آیات نشان می‌دهد که خداوند در سرنوشت انسان‌ها حکمت دارد و عدالتش دیر یا زود آشکار می‌شود، و فهم درست این پیام از طریق درک نمادها و معانی نهفته در رخدادها امکان‌پذیر است.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يابِسَاتٍ يا أَيهَا الْمَلأ أَفْتُونِي فِي رُؤْيايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

این آیه رؤیای شاه را به‌عنوان نماد پیش‌آگاهی و هشدار الهی نشان می‌دهد. از منظر مید، رؤیا نمادی است که معنا و پیام نظم و پیش‌بینی آینده را منتقل می‌کند و نشان‌دهنده نقش نمادها در هدایت تصمیم‌ها و تعاملات اجتماعی بر اساس فهم مشترک از پیام‌های الهی است.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

در این مجموعه آیات، یوسف با قرار دادن ظرف آب در بار برادرش و سپس اعلام سرقت توسط مؤذن، از نماد به‌عنوان ابزار کنش اجتماعی استفاده می‌کند. از منظر مید، این نماد (ظرف آب و اعلام سرقت) به او امکان می‌دهد رفتار و واکنش برادرانش را بر اساس فهم مشترک از قوانین و هنجارهای اجتماعی هدایت و ارزیابی کند و بدین ترتیب معنا و پیام اخلاقی صداقت و عدالت در تعاملات اجتماعی بازتولید می‌شود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيوسُفَ مَا كَانَ لِيأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلا أَنْ يشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾ قَالُوا إِنْ يسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾

در این بخش، یوسف با استفاده از کیسه‌های برادرانش به‌عنوان نماد، کنش‌ها و واکنش‌های آنان را هدایت می‌کند. این کیسه‌ها نه صرفاً اشیاء فیزیکی، بلکه نماد ابزارهای اجتماعی و موقعیت‌هایی هستند که معنا و پیام الهی را درباره عدالت، حکمت و مسئولیت بازتولید می‌کنند. رفتار برادران، واکنش به کیسه‌ها و اظهارات یوسف، بازتاب نگرش‌های جمعی و هنجارهای اجتماعی است که از طریق تعامل با دیگری تعمیم‌یافته فهم می‌شوند و نشان می‌دهد چگونه معنا در بستر روابط اجتماعی و نمادین شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، این آیات نمونه‌ای شاخص از کاربرد نماد در نظریه کنش متقابل مید هستند که ارتباط میان عمل، معنا و بازنمایی اجتماعی را آشکار می‌سازد.

۴-۲. دیگری تعمیم یافته

در کنش‌های اجتماعی، «دیگری تعمیم‌یافته» به معنای تصویری است از انتظارات، هنجارها و معیارهای جمعی که فرد در ذهن خود در تعامل با دیگران در نظر می‌گیرد و بر اساس آن رفتار و کنش‌های خود را سامان می‌دهد. این مفهوم نشان می‌دهد چگونه نگرش‌ها و استانداردهای اجتماعی درونی شده، زمینه شکل‌گیری معنا و هدایت کنش‌های انسانی را فراهم می‌کنند.

إِذْ قَالُوا لَيوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۸﴾

این ایه سوره یوسف نمونه‌ای شاخص برای «دیگری تعمیم‌یافته» است، زیرا برادران یوسف در ارزیابی رفتار پدر (محبتی که به یوسف و برادرش دارد) به مجموعه‌ای از نگرش‌ها، انتظارات و هنجارهای جمعی در خانواده و جامعه ارجاع می‌دهند. آن‌ها با مقایسه رفتار پدر با استانداردهای خود و گروه خانوادگی، جایگاه اجتماعی و حقوق خود را بازنمایی می‌کنند و حسادت و اعتراض‌شان را شکل می‌دهند. به بیان دیگر، ارزیابی و واکنش آن‌ها نه صرفاً یک قضاوت فردی، بلکه بازتاب «دیگری تعمیم‌یافته» است؛ یعنی چارچوبی از هنجارها و نگرش‌های سازمان‌یافته که در ذهن آن‌ها به‌عنوان معیار برای سنجش عدالت و رفتار والدین درونی شده است. این آیه نشان می‌دهد که چگونه نگرش جمعی و استانداردهای از پیش تعریف‌شده رفتار فرد را هدایت و معنا می‌بخشد.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۳۰﴾

این آیه نمونه مناسبی برای مولفه دیگری تعمیم‌یافته است، زیرا نشان می‌دهد چگونه نگرش جمعی و قضاوت جامعه (زنان شهر) درباره رفتار یوسف و همسر عزیز مصر شکل می‌گیرد و بر تعاملات اجتماعی و ارزیابی کنش‌ها تأثیر می‌گذارد. زنان شهر با قضاوت و شایعه‌پراکنی خود، معیاری اجتماعی و هنجاری را ارائه می‌دهند که بر دیگران اثر می‌گذارد و رفتارها را از منظر اجتماعی تفسیر می‌کند. این آیه همچنین پیام اخلاقی دارد: هشیاری نسبت به قضاوت و شایعه‌پراکنی جامعه و اهمیت تقوا و پایبندی به اصول اخلاقی.

قَالَ لا يأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۳۷﴾

این آیه می‌تواند به خوبی برای تحلیل دیگری تعمیم‌یافته مورد استفاده قرار گیرد. یوسف با اشاره به آموخته‌هایش از خدا، نشان می‌دهد که رفتار و تصمیماتش تحت تأثیر مجموعه‌ای از معیارها و نگرش‌های عمومی و سازمان‌یافته قرار دارد—یعنی اصول اخلاقی و دینی‌ای که از آموزه‌های جمعی (دیگری تعمیم‌یافته) ناشی می‌شوند. او خود را مرجع فردی قرار نمی‌دهد، بلکه مطابق هنجارها و ارزش‌های جمعی جامعه دینی عمل می‌کند و این ارزش‌ها را به زندانیان منتقل می‌کند. در واقع، این آیه نشان می‌دهد که دیگری تعمیم‌یافته در شکل‌دهی به رفتار و تصمیم‌گیری یوسف نقش دارد و او با تکیه بر آن، معنا و جهت اخلاقی کنش خود را بازتولید می‌کند. پیام اخلاقی آیه: تکیه بر آموزه‌ها و معیارهای الهی/اجتماعی، راهنمای رفتار درست و مدیریت صحیح کنش‌هاست.

﴿۴۳﴾ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلامِ بِعَالِمِينَ ﴿۴۴﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿۴۵﴾ يوسُفُ أَيهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يعْلَمُونَ ﴿۴۶﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلا قَلِيلا مِمَّا تَأْكُلُونَ ﴿۴۷﴾ ثُمَّ يأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلا قَلِيلا مِمَّا تُحْصِنُونَ ﴿۴۸﴾ ثُمَّ يأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يعْصِرُونَ ﴿۴۹﴾

یوسف با تکیه بر آموزه‌های الهی و آگاهی از نظم اجتماعی و اقتصادی، تعبیر خواب‌های زندانیان و سپس مدیریت منابع کشاورزی و ذخایر غذایی را به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کند که مطابق هنجارها و اصول جمعی باشد. در اینجا، دیگری تعمیم‌یافته به شکل مجموعه‌ای از نگرش‌ها و معیارهای سازمان‌یافته عمل می‌کند که رفتار یوسف را هدایت و به او امکان می‌دهد کنش‌هایش را منطبق با ارزش‌ها و انتظارات جامعه دینی و اخلاقی طراحی کند.

۴-۳. معنا

در اندیشه جورج هربرت مید، «معنا» پدیده‌ای درونی یا ذهنی صرف نیست، بلکه در بستر کنش متقابل و از خلال تفسیر موقعیت‌های اجتماعی پدیدار می‌شود. معنا زمانی شکل می‌گیرد که فرد رفتار دیگری را به‌عنوان «دلالت‌گر» درک کرده و در پاسخ، کنشی هماهنگ و معنادار سامان دهد. نمونه‌های آمده می‌تواند مبین این ادعا باشد:

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يدْعُونَنِي إِلَيهِ وَإِلا تَصْرِفْ عَنِّي كَيدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۳۳﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳٤﴾

در این آیات یوسف با کنشی مواجه است که از نظر اجتماعی و معنایی چندلایه است: او در معرض وسوسه همسر عزیز مصر قرار دارد و این وضعیت، یک موقعیت اجتماعی تعاملی پیچیده ایجاد می‌کند. طبق نظریه مید، معنا در کنش از طریق تعامل با دیگران و از دل موقعیت‌های اجتماعی پدید می‌آید، نه صرفاً از ذهن کنش‌گر. یوسف با تفسیر رفتار و قصد همسرش، تصمیم می گیرد از گناه خودداری کند و با انتخاب کنشی معنادار، موقعیت اجتماعی خود را مدیریت کند. معنای این کنش پیش از آگاهی کامل ذهنی یوسف وجود دارد، زیرا تصمیم او به صورت عملی و در جریان تعامل با دیگری (همسر عزیز) تحقق یافته است. پاسخ الهی در دفع مکر، به‌مثابه تأییدی بر صحت کنش یوسف، نشان می‌دهد که معنا در سطح اجتماعی تحقق یافته و کنشگر با تشخیص و ادای موقعیت دیگران، معنا را به صورت آگاهانه تجربه می‌کند. بنابراین، این آیات نمونه‌ای برجسته از تحقق معنا بر اساس تعامل اجتماعی و تفسیر موقعیت از منظر مید هستند

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلا أَسْمَاءً سَمَّيتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ أَمَرَ أَلا تَعْبُدُوا إِلا إِياهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

در این آیه، پیام خداوند درباره پرستش خدای یکتا مطرح می‌شود و عملکرد مردم نسبت به این دستور بررسی می‌گردد. از منظر مید، معنا در کنش‌ها از تعامل اجتماعی و فهم رفتار دیگران شکل می‌گیرد. مردم بدون شناخت واقعی، آیین‌ها و اسامی ساخته شده‌ای را می‌پرستند که هیچ قدرت حقیقی ندارند؛ این نشان می‌دهد که معنا پیش از آگاهی ذهنی افراد در عمل اجتماعی حضور دارد. حکم الهی و فراخوان به پرستش یکتایی، چارچوبی برای فهم و هدایت رفتار اجتماعی فراهم می‌کند و معنا در این تعامل اجتماعی تحقق می‌یابد، حتی اگر اکثریت مردم به آن آگاه نباشند.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيهِ إِلا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

در این آیه، یعقوب با برادران یوسف درباره بنیامین وارد گفت‌وگو می‌شود و تصریح می‌کند که حفاظت حقیقی و امان فرزندش تنها در اختیار خداوند است، نه انسان‌ها. از منظر میدی، معنا در عمل اجتماعی و تعامل کنشگران شکل می‌گیرد؛ یعقوب با یادآوری سابقه بد فرزندانش در مورد یوسف، رفتار آینده آن‌ها را در موقعیت اجتماعی ارزیابی می‌کند و از این طریق معنا و اهمیت

امان و اعتماد را در کنش‌های اجتماعی می‌سازد. توکل او به خداوند و تاکید بر خدا به عنوان بهترین نگهبان، نشان‌دهنده معنای عملی کنش اوست که پیش از آن صرفاً در ذهن نبود و از طریق تعامل با فرزندان و تجربه گذشته تحقق یافته است. بنابراین، معنا در اینجا در سطح اجتماعی و عملی شکل می‌گیرد و درس اعتماد به خدا و بهره‌گیری از تجربه گذشته را به مخاطب منتقل می‌کند.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

یعقوب با تجربه گذشته و شناخت رفتار برادران، واکنش خود را به موقعیت اجتماعی تنظیم می‌کند و از طریق تعامل با آن‌ها معنا و ارزش امنیت و امان را تبیین می‌کند. معنای عمل او، یعنی درخواست ضمانت، پیش از آن که صرفاً آگاهانه باشد، در سطح عمل اجتماعی حاضر است و نشان‌دهنده تلاش برای پیشگیری از خطر و ایجاد نظم در تعاملات خانوادگی است. بنابراین، معنا در این کنش هم از تجربه گذشته و هم از ارزیابی موقعیت اجتماعی ناشی می‌شود و درس اعتماد به خدا و ضرورت تدبیر در مواجهه با دیگران را منتقل می‌کند.

قَالُوا أَئِنَّكَ لأَنْتَ يوسُفُ قَالَ أَنَا يوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَينَا إِنَّهُ مَنْ يتَّقِ وَيصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَينَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾ قَالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيكُمُ الْيوْمَ يغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾

در این ایات سوره یوسف، معنا در سطح اجتماعی و کنشی ساخته می‌شود. یوسف با آشکارکردن هویت خود و ارزیابی واکنش برادران، موقعیتی ایجاد می‌کند که از طریق آن آن‌ها به رابطه‌ی پیشین و پیامدهای کنش‌های خود پی می‌برند. این معنا نه صرفاً در ذهن یوسف وجود دارد و نه تنها حاصل تفسیر ذهنی برادرانش است؛ بلکه در تعامل اجتماعی آن‌ها و تبادل نقش‌ها شکل می‌گیرد. یوسف با درک کنش‌های برادران و اعمال نقش خود در پاسخ به آن‌ها، معانی نمادین کنش‌های گذشته و حال را آشکار می‌سازد، و این روند به برادران اجازه می‌دهد معنا و پیامد رفتارشان را تجربه کنند و واکنش آگاهانه نشان دهند. به این ترتیب، معنا پیش از آنکه آگاهانه شود، در موقعیت اجتماعی حضور یافته و سپس از طریق نمادها و کنش‌ها به آگاهی منتقل می‌شود.

وَرَفَعَ أَبَوَيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيطَانُ بَينِي وَبَينَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

در این بخش معنا در تعامل اجتماعی و تبادل نقش‌ها میان یوسف و خانواده‌اش ساخته می‌شود. هنگامی که یوسف تجربه‌های گذشته خود و تفسیر رؤیاهایش را برای پدر بیان می‌کند و برادران را در جریان قضاوت و رفتارهایشان قرار می‌دهد، معنا در کنش جمعی شکل می‌گیرد، نه صرفاً در ذهن او. این کنش شامل بازنمایی گذشته، فهم رفتارهای برادران و درک نقش الهی در سرنوشت است. بر اساس مید، چنین کنش‌های تبادلی، که افراد دیگری را در جایگاه فهم و تجربه خود قرار می‌دهند، بستر اصلی تولید معنا هستند. در نتیجه، معنا در این آیه محصول تعامل نمادین یوسف با خانواده است و نشان می‌دهد که درک و تفسیر رویدادها تنها از طریق مشارکت فعال در کنش اجتماعی ممکن می‌شود، نه به صورت یک تجربه ذهنی منفرد.

۶. نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سوره یوسف(ع) نه تنها روایتی دینی و اخلاقی است، بلکه متنی سرشار از سازوکارهای تعاملی است که بر اساس الگوی کنش متقابل نمادین مید قابل تحلیل می‌باشد. تحلیل آیات نشان داد که نمادها -اعم از گفتار، اشارت، رؤیا، سوگند، رفتار، و حتی کنش‌های غیرکلامی- نقش سازنده‌ای در جهت‌دهی کنش‌های اجتماعی شخصیت‌ها دارند و

به‌مثابه ابزارهای ارتباطی، امکان فهم متقابل و تنظیم رفتار را فراهم می‌کنند. در این میان، رؤیا و تأویل آن برجسته‌ترین سازوکار نمادین در شکل‌دهی معنا و هدایت رفتارهای اجتماعی شخصیت‌ها شناخته شد. بررسی تعاملات میان شخصیت‌ها همچنین نشان داد که «دیگری تعمیم‌یافته» به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم نظریه مید، در این سوره هم در سطح فردی و هم در سطح ساختارهای اجتماعی حضور دارد؛ به گونه‌ای که خانواده، برادران، جامعه مصر، قانون حاکم، و حتی اراده الهی در مقام یک «دیگری تعمیم‌یافته مقدّس»، چارچوب‌های هنجاری و انتظارات اجتماعی را برای کنشگران تعریف می‌کنند. کنش‌های شخصیت‌ها –از حسادت و خشونت تا صبر، عفت، وفاداری، و قدرت‌ورزی– در نسبت با این «دیگری تعمیم‌یافته» شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد. از خلال تحلیل نمونه‌محور آیات روشن شد که معنا در سوره یوسف امری ازپیش‌داده‌شده نیست؛ بلکه نتیجه فرایندهای تفسیری، تعاملی و موقعیت‌مند است. هر شخصیت، موقعیت را در نسبت با نمادهای موجود و انتظارات دیگری تفسیر می‌کند و به کنشی دست می‌زند که خود در حلقه بازخوردی، معنا و ساختار اجتماعی را بازتولید یا اصلاح می‌کند. بنابراین معنای کنش‌ها در این سوره، همچون نظریه مید، نه ثابت و ایستا بلکه پویا و فرآیندمحور است. نتایج پژوهش از حیث نظری نشان می‌دهد که به‌کارگیری چارچوب کنش متقابل نمادین در تحلیل متون مقدس، ظرفیت بالایی برای فهم سازوکارهای ارتباطی و معنابخش این متون دارد و می‌تواند به شکلی روشمند پیچیدگی‌های تعامل انسانی را آشکار کند. این مطالعه خلأ قابل‌توجهی را در ادبیات قرآنی – یعنی تحلیل سوره یوسف بر اساس نظریه مید– پر می‌کند و مسیر جدیدی را برای خوانش جامعه‌شناختی و نشانه‌شناختی قرآن می‌گشاید. همچنین نشان می‌دهد که سوره یوسف، با ساختار روایی منسجم و تعاملات چندلایه انسانی، قابلیت بالایی برای تحلیل‌های میان‌رشته‌ای دارد و می‌تواند الگویی مفهومی برای فهم کارکرد نمادها، شکل‌گیری هویت اخلاقی و بازنمایی روابط اجتماعی در گفتمان قرآنی فراهم آورد.

در مجموع، پژوهش حاضر ثابت می‌کند که نماد، دیگری تعمیم‌یافته و معنا، سه محور اصلی‌اند که با هم فرایندهای تعاملی سوره یوسف را سامان می‌دهند و چارچوب مید می‌تواند ابزار مؤثری برای تبیین سازوکارهای اجتماعی در این سوره باشد. این مطالعه نشان می‌دهد که قرآن، در کنار پیام‌های الهیاتی خود، واجد لایه‌ای عمیق از فهم جامعه‌شناختیِ تعامل انسانی است که از رهگذر نظریه‌های مدرن قابل کشف و تحلیل است.

منابع

قرآن کریم

کتاب‌ها

تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۸). ***هربرت بلومر و کنش متقابل‌گرایی نمادی***. تهران: برنا.

توسلی، غلامعباس (۱۳۷۰). ***نظریه‌های جامعه‌شناسی***. تهران: سمت.

دبلینی، تیم (۱۳۹۷). ***نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی***. ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی. چاپ دهم. تهران: نشر نی.

رابرتسون، ایان (۱۳۹۰). ***درآمدی بر جامعه، با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی، ستیز و کنش متقابل نمادی***. ترجمه حسین بهروان. مشهد: آستان قدس رضوی، به‌نشر.

ریتزر، جرج (۱۳۸۶). ***نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر***. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.

ستوده، هدایت‌الله (۱۳۸۱). ***روان‌شناسی اجتماعی***. تهران: آوای نور.

کوئن، بروس (۱۳۸۲). ***مبانی جامعه‌شناسی***. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سمت.

لارنس، کالوین جی. (۱۳۷۷). ***نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی***. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سمت.

نولان، پاتریک و گرهارد لنسکی (۱۳۸۰). ***جامعه‌های انسانی***. ترجمه ناصر موفقیان. تهران.

هربرت مید، جورج (۱۴۰۰). ***ذهن، خود و جامعه***. ترجمه محمد صفّار. تهران: سمت.

مقالات

اشرفی، بتول و همکاران (۱۳۹۴). «تجزیه و تحلیل داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم براساس نظریه پراپ و گریماس». ***جستارهای زبانی***، شماره ۲۸، ص ۳۳-۵۲.

پوردهقانی، فاطمه (۱۳۹۵). «تحلیل روانشناسی داستان حضرت یوسف (علی نبینا و اله و علیه‌السلام) در قرآن کریم». ***مجله مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی***، دوره ۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵، ص ۱۹۲-۲۰۸.

حاجی‌زاده، مهین و همکار (۱۳۹۷). «بررسی قصه یوسف (ع) بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف». ***فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی-قرآنی***، دوره ۶، شماره ۴، پیاپی ۲۴، ص ۲۵-۴۲.

سراج، سید علی و همکار (۱۳۹۶). «تحلیل روایت‌شناسانه داستان حضرت یوسف (ع) با تکیه بر روایت‌شناسی ساختارگرا». ***مجله ادبیات و زبان‌های خارجه - نقد داستان معاصر فارسی***، دوره ۵، شماره ۱، پیاپی ۱۵، ص ۳۵-۵۶.

صالحی، پیمان (۱۳۹۵). «بررسی و تحلیل داستان حضرت یوسف در قرآن کریم در چارچوب الگوی سیمپون». ***پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن***، سال چهارم، شماره دوم، فروردین ۱۳۹۵، ص ۶۹-۹۴.

مرامی، جلال و همکاران (۱۴۰۱). «بررسی زمانمندی روایت در داستان حضرت یوسف (ع) بر اساس نظریه ژرار ژنت». ***پژوهش‌های ادبی-قرآنی***، پاییز ۱۴۰۱، سال دهم، شماره ۳، ص ۲-۱۴.

مطیع، مهدی (۱۳۹۷). «تحلیل داستان یوسف (ع) بر پایه روایت‌شناسی (با تکیه بر نظریه ژپ لینت‌ولت)». ***فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی***، پاییز ۱۳۹۷، دوره ۶، شماره ۳، پیاپی ۲۳، ص ۲۹-۵۰.

References

Blunden. Andy (2013),” The social self”, **Journal of philosophy**, **psychology and scientific methods**, 10, pp. 374-380.

Subberwal, Ranjana (2009). **Dictionary of sociology**, New Delhi, McGraw Hill Compaines.

Mead, Georg H (1982). **The Individual and the Social Self**. Unpublished Work of George, Herbert Mead. Chicago: University of Chicago press.

Lauer, R.H. and W.H. Handel (1977), **Social Psychology: The Theory and Application of Symbolic Interactionism Boston**: Houghton Mifflin.

Weber. Max (1976). **Economy and socicty,** Trans, Ephraim Fischoff, and Hans's gert, berkelry: University of California press.

Comparative Critical Studies in Arabic Literature

Azarbaijan Shahid Madani University

Reconstruction of Social Norms in Surah Yusuf (Joseph): An Analytical Approach Based on George Herbert Mead's Theory

Mohammad Reza Beigi[1], **Shiva Sadeghi**[*2]

1. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payam Noor University, Tehran, Iran., E-mail: m.beigi@pnu.ac.ir

2. Corresponding Author*, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-mail: shsadeghi@pnu.ac.ir

Article Info

Article type: Research Article

Article history:

Received: 08/04/2026

Received in revised form: 27/04/2026

Accepted: 14/06/2026

Published online: 20/06/2026

Keywords:
Symbolic interactionism, Symbol, Generalized other, Meaning, Surah Yusuf (Joseph).

ABSTRACT

This study analyzes Surah Yusuf through the theoretical framework of George Herbert Mead's symbolic interactionism, aiming to uncover the social mechanisms embedded within its narrative structure. Focusing on three core components—symbol, the generalized other, and meaning—the research adopts a sample-based approach to identify and examine verses that reveal communicative symbols, processes of meaning-making, and the ways in which characters engage with various forms of the "other" in social contexts. The analysis demonstrates that the main figures in the Surah—including Yusuf, his brothers, Ya'qub, and other actors—organize their actions through the interpretation of symbols and, in relation to the generalized other, either reproduce social norms or transform them at critical moments. The findings indicate that the verses of Surah Yusuf function not only as a historical narrative but also as symbolic models that illuminate mechanisms of mutual understanding, identity formation, behavioral regulation, and the reproduction of social relations. By highlighting the centrality of symbols and meaning-making processes in human interaction, this study argues that Surah Yusuf can be understood as a socio-interpretive text that reveals the complex layers of action, communication, and social representation within its narrative.

Cite this article: Beigi, M.R.; Sadeghi, Sh. (2026). Reconstruction of Social Norms in Surah Yusuf (Joseph): An Analytical Approach Based on George Herbert Mead's Theory. *Comparative Critical Studies in Arabic Literature*, 2 (1), 58-73.